

تالش ۱۰۳

ماهنامه سیاسي، فرهنگي، اجتماعي و اقتصادي
سال چهاردهم - خرداد ۱۳۹۶ - ۲۰۰۰ تومان

* آقای شکری ؛ لطفا...!!
* مسیر گردشگری عنبران
* دیلمستانی در دل تالشستان
* وجه تسمیه نام واژه لوندویل
* باورداشت های مردم تولارود
* آذری باستان (تاتی) در آذربایجان
* محیط زیست تالش و تأثیر گردشگری در آن
* «ویرجاونسته» یکی از شیوه های ازدواج در تالش



تالش

ماهنامه سیاسی، فرهنگی، اجتماعی و اقتصادی
با گستره پخش بین المللی

* صاحب امتیاز و مدیر مسئول:

بهرام روحی

* سردبیر و مدیر امور اجرایی:

شهرام آزموده

* طراحی و صفحه آرایی: ماهنامه تالش

* گروه عکس: شهاب گلچین - رامین اکرامی -
امین عزتی فرد - ناصر ریاضی - رامین آزموده -
مهرداد شمایی - بهمن شوریده - ساعد ریاضی -
لیلا خالقی، همایون کشورپرست و...

* امور آگهی ها: عزیز احمدزاده - اشکان آزموده

* لیتوگرافی: همراهان

* چاپ و صحافی: توکل

* عکس روی جلد: رضا رفیع زاده

* نشانی پستی: تالش - صندوق پستی

۴۳۷۱۵ - ۱۳۳۱

* شماره تماس: ۰۹۱۱۳۸۵۱۱۸۵

* ایمیل:

mahnametalesh@yahoo.com

shahram_azemoode@yahoo.com

* وبلاگ:

www.mahnametalesh.blogfa.com

- ماهنامه تالش در حک، اصلاح و تلخیص مطالب
رسیده آزاد است.

- چاپ مطالب دارای امضاء به معنای موافقت با
نظرات نویسنده نیست.

- از بازگرداندن مطالب رسیده معذوریم.

- استفاده از مطالب فقط با ذکر منبع آزاد است.

- هرگونه استفاده انتفاعی از نشریه منوط به کسب
اجازه است

در این شماره می خوانید

* یادداشت های سردبیر - ش.آ - ص ۴

* دیلمستانی در دل تالشستان - رسول عزیزاده ماکلوانی - ص ۵

* نقش تالشان در تشکیل دولت صفوی (۳) - جانبرا علی پور گشت رودخانی - ص ۹

* محیط زیست تالش و تأثیر گردشگری در آن - مهندس سید مومن منفرد - ص ۱۲

* وجه تسمیه نامواژه لوندویل - ابراهیم سیف درخشانی - ص ۱۷

* ویرجانونسته یکی از روش های قدیمی ازدواج در تالش - شهرام آزموده - ص ۲۲

* زبان آذری باستا (تاتی امروز) - علی ماسالی - ص ۲۶

* بازتاب - ص ۲۷

* باورداشت های مردم تولارود - فاطمه رحیمی طولارود - ص ۲۸

* مسیر گردشگری چلون - شاهرخ شهابی - ص ۳۰

* خانه عکس و اسناد تالش - ص ۳۱

* تعدادی از واژه های تالشی - ضیا طرقدار - ص ۳۲

* تطبیق واژه هایی از زبان های تالشی و لری - ضیا طرقدار - ص ۳۲

* بررسی معادل هایی برای طبیعت و اندازه گیری به زبان تالشی - اسماعیل آقاجانی - ص ۳۳

* تالش، آن دیار من - مهندس مجید عبادی فر - ص ۳۳

* سروده های عسکر اجاقی - ص ۳۴

* جانه رو - اردشیر عابدی - ص ۳۵

* نخستین نشست هم اندیشی درباره القبای تالشی و تاتی - شهرام آزموده - ص ۳۶

* کتابخانه تالش - ص ۳۷

* پیامک های شما - ص ۳۸

پل ارتباطی ما و شما

تالش - صندوق پستی ۱۳۳۱ - ۴۳۷۱۵

mahnametalesh@yahoo.com

شماره تماس و ارتباط تلگرامی

۰۹۱۱۳۸۵۱۱۸۵

آقای شکری! لطفاً...!!

Shahram_azemoode@yahoo.com

که اخیراً از زبان او جاری شده و در برخی سایت ها و کانال های تلگرامی تالش منتشر شده است. بنا بر آن چه «صریح خبر» نوشته است شکری در یکی از سخنرانی های اخیرش در اردیبهشت ماه درباره ارتباطات فی مابین استاندار و برخی مدیران کل استان و دکتر نوبخت معاون رئیس جمهور و... جملات و واژگانی را بر زبان رانده بود که نه تنها زبیده آقای شکری و مابقی افراد نبود که از زبان هیچ اهل سیاست و مسئولی شنیدنش قابل قبول نمی باشد. ایشان با بیان این که نمیدانم استاندار آقای نجفی است یا محمدی و یا نوبخت و... گفته بود که می آیند در گیسوم می خورند و کوفت می کنند و می روند. و... همچنین پیشتر به نقل از یکی از مسئولین شهرستان هم که با آقای دکتر نوبخت دیدار داشته اند نقل کرده بود که نوبخت گفته تا شکری در تالش است به تالش بودجه نمی دهیم و... گرچه فرماندار تالش بنا به نوشته «صریح خبر» موضوع را تکذیب نمود، ولی آن چه که هنوز برایم جالب نیست و نمی توانم بپذیرم ادبیات و گاه رفتاری ست که از آقای طرف شکری رخ می دهد و بر سر زبان ها جاری می شود.

به نظر نمی رسد هیچ کس بتواند بپذیرد نماینده شهرش در سخنرانی هایش از واژگان، اصطلاحات و جملاتی چون «کوفت می کنند» و... استفاده کند. چه این گونه ادبیات در شأن مردان قدرت، سیاست، دانش، ادب و... نیست. چون اشخاصی با چنین منصب هایی به نوعی نماینده و حتی الگوی یک جامعه بزرگ در مجالس و محافل و... هستند و برازنده نیست چنین افرادی از چنین ادبیاتی استفاده نمایند. چه از قدیم گفته اند: «ادب مرد به ز دولت اوست».

حال که آقای شکری بنا به هر دلیلی از جمله دفاع از حقوق موکلان و یا حتی هم حزبی هایش و... از این واژگان استفاده می کند، می خواهم از او به عنوان همراه قدیمی و نه فعلی، دوست همزمان، برادر همشهری و اصلاً به عنوان یک تالش و موکل او بخواهم که اندکی در گفتار و ادبیات خود تجدیدنظر نماید. چرا که او دیگر فقط محمود شکری نیست. او نماینده حدود چهارصد هزار نفر از اهالی سه شهرستان در غرب گیلان است و آنان انتظار دارند او در همه موارد و مواقع نماینده شان باشد و در رفتار و کردار و گفتار هم نماینده ادبیات، فرهنگ و حیثیت قومی و فرهنگی شان باشد و شأن و جایگاه خود و موکلانش را بداند. من سالیهاست نه آقای شکری را دیده ام و نه از ابتدای آغاز نمایندگی شان تاکنون نزدشان رفته ام و نه کاری برایم پیش آمده که از او بخواهم کمکم کند و نه بار زحمتی را به دوش او گذاشته ام و... (با توجه به این که در آخرین سخنرانی ام نیز در یکی از خیابان های شهر تالش به او گفتم که بعد از نمایندگی اش هرگز کاری از او نخواهم خواست و به دفترش نخواهم رفت و...) اما به عنوان یک همزمان، یک همشهری، یک تالش زبان و یک فرهنگی و... از ایشان می خواهم که در ادبیات خود کاملاً تجدید نظر نمایند و آن گونه که در شأن خودشان و مردم این سه شهرستان و مسئولین است، سخن بگویند تا مردم تالش از بابت این گونه مباحث بیش از این از او رنجیده نشوند و به خاطر گفتارش شرم نکنند! آقای شکری: لطفاً...!!!

به یاد دارم زمانی که برای نخستین آقای ساسان شکری برادر نماینده فعلی تالش به عنوان کاندیدای انتخابات نمایندگی مجلس از تالش فعالیت می کرد و... حاج محمود شکری آن چنان که باید برای همه اهالی سه شهرستان شناخته شده نبود. جز جمعی از اهالی شهر و شهرستان تالش و بستگان او و کارکنان برخی ادارات و... آن چنان که باید، افراد زیادی از اهالی سه شهرستان و استان و... او را نمی شناختند. البته گاه نام و سمت اداری اش بر سر زبان ها بود ولی... تا این که در دوره پیشین او به عنوان کاندیدا خود را مطرح کرد و توانست توجه اهالی را بنا به دلایل مختلف به خود جلب نماید. ساده و صمیمی بودن رفتارش، سلامت نفس و محترم بودن و در یک کلام تالش اصیل و بی غل و غش بودن او و... که از خصایص نیک اغلب تالشان است توانست او را به چنان شهرتی برساند که در دوره نخست انتخابات به عنوان دارنده سومین رای شناخته شود و البته خوش شانسی اش سبب شد که با لغو آرای نفر دوم انتخابات، به عنوان رقیب انتخاباتی دور دوم به همراه بهمن محمدیاری - که اندک اندک در بین مردم به «بهمن شاه» ملقب می شد - به مرحله بعد رفت تا در رقابتی نفسگیر با او به مبارزه بپردازند. در دور دوم که همگی پیش بینی می کردند محمدیاری به قول تالشان از «چوب خشک» هم شکست خواهد خورد، آقای شکری توانست با اختلاف بالا رقیب خود را شکست دهد و خود بر کرسی نمایندگی مجلس از سه شهرستان تالش، رضوانشهر و ماسال تکیه زند.

به یاد دارم در آن سال ابر و باد و مه و خورشید و فلک در تالش در کار بودند تا بهمن محمدیاری برای چهارمین بار از تالش به مجلس راه نیابد. چه مردم دیگر نمی خواستند او نماینده تالش باشد. این امر سبب شد بسیاری از اهالی تالش، با این که آقای شکری از نظر سیاسی در جناح مخالف شان قرار داشت، اما با او همراه شدند تا مانع از ورود مجدد محمدیاری به مجلس شوند. از جمله کسانی که در آن برهه همراه آقای شکری بود، صاحب این قلم بود که با هدف شکست دادن محمدیاری برخلاف سالها و دوره های گذشته با ورود به رقابت های انتخاباتی، سه سخنرانی برای شکری انجام داد که هنوز هم یکی شان را می توان در اینترنت یافت. این که بعد از آن انتخابات ارتباط من و آقای شکری مصداق مثال حاجی حاجی، مکه شد؛ بماند و او نه تنها بعد از آن هیچ یادی از صاحب این قلم و احتمالاً بسیاری از همراهانش نکرد، حتی پس از آن دیگر در برخوردهای اتفاقی هم که چند باری رخ داده چنان رفتار می نماید که انگار نه انگار همدیگر را دیده ایم و... بگذریم از این موضوع و از اتفاقات گذشته؛ اما آن چه که سبب شد تا این یادداشت را بنویسم و بالتبع نقی هم به گذشته بزنم اتفاقاتی ست که گهگاه توسط آقای شکری رقم زده می شود. اتفاقاتی چون برخورد فیزیکی با یکی از مدیران کل استان - که هنوز صحت و سقم آن بر نگارنده معلوم نیست - و همچنین موضع گیری های سیاسی شان در مباحث و مسائل سیاسی کشور و از همه مهم تر استفاده از ادبیات عجیب و حتی نه تنها جالب توسط ایشان در سخنرانی ها و حتی بدگویی های شان نسبت به برخی مقامات استانی و کشوری و... از جمله این حرف ها سخنانی ست

دیلمستانی از دل تالشستان

رسول علیزاده ماکلوانی

مقدمه

نوشتن درباره ی پیشینه ی یک فرد، قوم یا ملتی که تاریخ ساز بوده و سالیان سال ولایات یا در حدی وسیع تر از آن ممالکی را تحت تأثیر قرار داده، کاری بس دشوار و طاقت فرسا است. دشوارتر آن که، این نوشتن ها در همان عصر و زمانه نبوده و قرن ها پس از وقوع آن باشد. یکی از تاریخ سازی که از دهکده ای کوچک برخاسته و آن حدود کوچک خود را تا سطح یک ولایت (استان) و فراتر از آن یک کشور، آن هم در حد و اندازه ی یک امپراتوری بزرگ ارتقا داده و حتی قومیت خود را تحت الشعاع نام خود قرار دادند، دیلمیان بودند که پس از سالیانی درخشش در آسمان تاریخ ایران، دوباره رو به افول نهادند، کوچک و کوچک تر شدند و به همان حدود اولیه خود خلاصه گشتند. کتاب ها و مقالات زیادی در راستای نقش آفرینی دیلمیان در عرصه سرزمینی ایران به رشته تحریر درآمده است، اما هنوز زوایای تاریکی در این خصوص وجود دارد که مبهم بوده و روشن نشده است. یکی از این ابهامات آن است که هیچ گاه مورخان قدیمی به طور جامع به قومیت و زبان تاریخ سازان مورد بحث ما اشاردهای نداشته یا اگر داشته اند کوچک بوده، که این مسئله موجب آن گردیده تا کشمکش هایی بین افراد، گروه ها و اقوام بر سر تصاحب زیبایی ها و افتخارات خلق شده توسط این قوم به وجود آید. یکی بی آنکه هیچ تناسبی با آن تاریخ ساز داشته باشد، به خاطر دلاوری هایشان، آنان را از خود دانسته و سوار بر یک مرکب غصبی بر پیکر بی جان فرزندان آن تاریخ ساز ترک تازی می کند و آن دیگر با توجه به اینکه آن تاریخ ساز

از خویشان اوست، سر در گریبان فرو برده شاهد فخر فروشی و نظاره گر تاراج افتخار آفرینی های نیاکان خویش به وسیله دیگران بوده است. پیرامون کیان و کسان دیلمیان نظرات گوناگونی وجود دارد. بعضی ها آنان را از قوم گیل و گیلک زبان دانسته، برخی قوم گالش، پاره ای کرد و عده ای نیز از کسان تاریخ سازی می دانند که پس از افول از بین رفته و به خاموشی گرائیده اند. این مقاله در پی آن است تا با توجه به دلایل، اسناد و مدارک و همچنین تحقیقات میدانی حقیقی پنهان در تاریک خانه ها را واکاوی نماید تا شاید بتواند چراغی روشن پیش پای علاقه مندان این مهم تاریخی برافروزد و هم اندک مرهمی باشد برای التیام غرور به ناحق شکسته یکی از کهن ترین اقوام ایران ما.

مختصری از تاریخ و جغرافیای دیلمان

بنابر گفته بزرگان علمی و ادبی، کانون شکل گیری ولایت دیلمستان عهد قدیم و شهر دیلمان امروزی، با مردمانی مشهور به دیلمیان در آغاز دهی بوده با نام دیلم (معین: ۱۳۸۲، ۴۲۳۲) به مختصات جغرافیایی ۹۰۶۴۱۱ و ۴۹ شرقی و ۸۸۸۳۰۶ و ۳۶ شمالی که در شهرستان سیاهکل استان گیلان واقع گردیده است. که از قرن پنجم به بعد در متون به نام دیلمان دیده می شود.

مردم این قطعه از خاک گوهریار ایران عزیز ما، از ابتدای تاریخ تاکنون، فراز و فرودهای زیادی را طی کرده و بهادری های بسیاری از خود نشان داده اند، تا اینکه جغرافیای دیلم را به دیلمان و سپس به ولایت دیلمستان با مفهوم استان تغییر داده و سرانجام با در نوردیدن مرزهای استانی و به تصرف درآوردن ولایات بیش تر ممالکی مشهور

به دیلمستان را پایه ریزی کنند. از این آب و خاک چهره های پر فروغ علمی، سیاسی و نظامی بی شماری برخاسته اند که زبانزد خاص و عام و شهره آفاق گردیده اند. از جمله این افراد نامدار و هنر ز سپه سالار انوشیروان ساسانی، موتا فرمانده دیلمیان در نبرد دشتی، لیلی نعمان، ماکان پسر کاک، حسن پسر فیروزان، اسفار پسر شیرویه، آل جستان، آل زیار (مرداوچ و وشمگیر پسر زیار)، آل مسافر (محمد مسافر)، کنگریان (وهسودان پسر محمد مسافر)، سالاریان (مرزبان پسر محمد مسافر)، آل بویه (علی عمادالدوله، حسن رکن الدوله و احمد مغرالدوله) و در رأس همه پناه خسرو عضدالدوله دیلمی بودند که توانستند حکومت هایی کوچک و بزرگ را در سراسر ایران (غیر از خراسان و سیستان) و عراق عرب شکل داده و فرمانروایی کنند. یعنی در قرن چهارم از خاندان های دیلمی آل جستان در حدود رودبار، منجیل و قصبه دیلمان امروزی، آل مسافر در تارم و زنجان و بعد از آن کنکریان ابتدا در تارم و زنجان و سپس ابهر و سهرورد، سالاریان در آذربایجان و آران و ارمنستان، آل زیار نخست در ری، قزوین، اصفهان، خوزستان و سپس در طبرستان و گیلان، آل بویه در فارس، کرمان، خوزستان، ری، اصفهان، همدان و عراق عرب فرمانروایی می کردند.

در این بین پناه خسرو عضدالدوله دیلمی به علت فتوحات، بذل و بخشش و احترامی که به اهل فضل نموده و بناهایی که ساخته، مشهورترین فرد دیلمی هاست و فرمانروایی او نقطه اوج دیلمیان و دوران رونق و شکوه و عظمت بود. عضدالدوله نخستین حاکم ایرانی بعد از اسلام بود که

امپراطوری نیرومندی تشکیل داده و شاهنشاه لقب گرفت و در بسط و گسترش مذهب شیعه در سرتاسر قلمرو دیلمیان نقش چشمگیری داشت. (کاتوزیان: ۱۳۹۱، ۹۲؛ پیرینا و آشتیانی: ۱۳۸۶، ۴۰۳)

بانوی دیلمی

گفته‌اند که فخرالدوله دیلمی، زنی داشت به غایت دانا، زیرک و کاردار، که هم‌زمان با سلطان محمود غزنوی در شهر ری حکمرانی می‌کرد. چون فخرالدوله از دنیا رفت، پسرش مجدالدوله کفایت لازم برای پیشبرد امورات مملکتی را نداشت. به همین خاطر مادرش سیده خاتون کارها را مدیریت می‌کرد و در عمل سی سال‌واندی در شهر ری و اصفهان پادشاهی کرد.

چون سلطان محمود شنید که پادشاهی عراق عجم، به اسم زنی است پیکی پیش او فرستاد و تهدید کرد که باید به نام من سکه بزنی و خطبه بخوانی و خراج بپردازی و اگر از آنچه گفتم تخلف نمایی، با سپاهی گران خواهم آمد و ملک و دولت را ویران می‌سازم. چون آن پیک به نزد سیده خاتون آمد، سیده به او گفت: به سلطان محمود بگو تا وقتی که شوهرم فخرالدوله در حیات بود، همیشه در این اندیشه بودم که نکند شما قصد حمله به سرزمین من را داشته باشی. چون شوهرم به رحمت خدا رفت و ملک به من رسید این فکر از سرم بیرون رفت. پیش خود گفتم که سلطان محمود پادشاهی بزرگ است و این قدر درک دارد که به جنگ زنی نرود. حال من برای جنگ آماده‌ام که اگر از تو شکست بخورم هیچ عار نیست، چرا که شکست از پادشاهی بزرگ چون تو ننگ نیست. ولی اگر شما از من شکست بخوری، برای شما ننگ بزرگی است و برای من مایه افتخار و به خاطر آنکه از زنی شکست خورده‌ای مردم شما را سرزنش می‌کنند، حال خود دانی. چون این سخن‌ها به گوش سلطان محمود رسید، دیگر هیچ نامی از آن ولایت بر زبان نیاورد و به تدبیر و درایت آن زن دانا آن ولایت از دشمنان مصون ماند (عوفی: ۱۳۸۰، ۳۳۳).

وجه تسمیه دیلمان از نگاه بزرگان علم و ادب

۱) دیلم (به فتح دال و لام) = نام ناحیه‌ای است قدیمی در گیلان و مردمی که در آن سکونت داشته‌اند و کنایه از سپاهی دلیر و جنگجو به معنی بنده و غلام و دربان نیز گفته شده است. (عمید: ۱۳۶۰، ۵۲۲)

۲) دیلم در لغت ابزاری است برای سوراخ کردن سنگ و دیوار و غیره به طول تقریبی یک متر و قطر دو سانتی‌متر یا بیش‌تر و نیز ابزاری است که



عکس از مجید داریان

در واقع دیلمستان برآمده از دل تالشستان است و دیلمی مترادف تالشی. زیرا شواهد و دلایلی وجود دارد که گویای این واقعیت است.

شواهد و دلایل تالش بودن دیلمیان

اول: قبل از ورود ترک‌ها به ایران (با تسلط غزنویان بر خراسان شروع و پس از آن با استیلای سلجوقیان و خوارزمشاهیان تا آذربایجان و ارمنستان امتداد یافت) و هم‌چنین آمدن قوم گیل از آن سوی آمل (طبرستان و قومس) که تقریباً پایان رشته کوه البرز است همراه با سادات علوی، گستره سرزمینی قوم تالش به گسترده‌ی رشته کوه البرز و فراتر از نظرات مطرح شده توسط بزرگان علمی و ادبی بوده است. چرا؟ چون مناطق دیگری نیز وجود داشته که از نظر محققین و نویسندگان گرامی دور مانده و به آن اشاره‌ای نشده است و اگر هم اشاره‌ای شده با عنوان مهاجر بوده که عمده‌ترین این مناطق در خاور سپیدرود و آن سوتر از آن ولایت رستمدر است. برای روشن شدن حقایق ابتدا نام و سرحدات استان‌های شمالی حاشیه رشته کوه البرز را ذکر می‌کنم و سپس محدوده سرزمینی تالش (دیلمان) را با توجه به منابع می‌آورم تا همگان بهتر بر این نکته واقف شویم:

نام و سرحدات ولایات شمالی حاشیه البرز در زمان‌های نه چندان دور

۱) از حدود گنبد کاوس تا آمل، ولایت طبرستان یا مازندران فعلی.

۲) از آمل تا تنکابن (نمک‌آبرود و کلاردشت که مرز تنکابن و چالوس بوده است) به مرکزیت رویان، ولایت رستمدر که بعدها بخشی از

با هوای متراکم کار می‌کند. (فقیهی: ۱۳۵۷، ۳۶)
۳) دیلمان Daylam-an دیلم + آن پسوند مکان یعنی مکان دیلم‌ها. دهستانی از بخش سیاهکل شهرستان لاهیجان. (معین: ۱۳۸۲، ۴۲۳۲؛ فقیهی: ۱۳۵۷، ۳۷)

۴) دیله به معنای میان و درون که همان دل باشد و لم به معنی دل جنگل یا بیشه را دارد. (www.google.com)

۵) "دیل" "ام" "ان" دیلمان در زبان گیلکی دیلمون تلفظ می‌شود و این نام ترکیبی از سه واژه است که واژه دیل معنای مکانی را می‌دهد که در آن دام نگهداری می‌شود. واژه "ام" به بلند بودن منطقه اشاره دارد و "ان" نیز پسوند مکان است. با این اوصاف دیلمان مکان بلندی است که در آن دام نگه می‌دارند. (www.google.com)

زبان حال و گذشته دیلمان

اگرچه گفته می‌شود که هویت و زبان حال و گذشته مردم دیلمان گالشی است، ولی می‌توان مدعی شد که این گویش در سده‌های اخیر، در منازعات سیاسی و فرهنگی بر زبان حقیقی دیلمیان فایق آمده و بر جای آن نشسته است و دیلمیان نه گیلک بوده، نه کرد و نه یک تمدنی نابود شده‌اند. بلکه همان‌طوری که از شهر غزنه ترک تبار، گروهی پیدا شده و حکومتی را به نام شهر خود غزنویان پایه‌ریزی کردند و یا از طایفه ای به نام زند که لر تبار بوده، کریم خانی خروج کرده، سلسله‌ای را به نام طایفه خود زندیه نام‌گذاری کرد، دیلمیان نیز از قوم تالش و تالش زبان بودند که از دهی کوچک برخاسته و حکومتی را به نام محل خود پایه‌ریزی کردند و

طبرستان شد. (اسکندر بیک ترکمان: ۱۳۸۲، ۵۳۴)
(۳) از خاور سپیدرود تا تنکابن به مرکزیت لاهیجان ولایت بیه پیش (گیلان شرقی).

(۴) از باختر سپیدرود تا نمین و در بعضی مواقع تا بيله سوار، به مرکزیت فومن ولایت بیه پس (گیلان غربی).

(۵) از نمین به آن سو نیز ولایت آذربایجان بوده است.

جغرافیای تالش از نظر نویسندگان بیگانه با قوم و زبان تالش

بیشتر نویسندگان بیگانه با قوم و زبان تالش به علت عدم آگاهی یا آگاهی توأم با غرض، گستره قومی تالش را خلاف واقع در خمسه توالش خلاصه کرده اند که برای نمونه به نظر چند نفر از این عزیزان اشاره می شود:

(۱) آقای الکساندر خودزکو در کتاب خود به نام سرزمین گیلان در خصوص تالش این چنین می نویسد: به موجب عهدنامه صلح ترکمنچای تمامی خانات تا ساحل چپ آستارا را علی الدوام به روسیه واگذار می کند. آنچه از این قلمرو برای ایران باقی می ماند محدوده ای است واقع میان رودخانه های آستارا و اسالم (خودزکو: ۱۳۵۴، ۷۹)
(۲) نویسنده کتاب ولایات دارالمرز گیلان در مورد قوم تالش این چنین می نویسد: تالش های حالیه ایران در پنج ناحیه کرگانرود، اسالم، تالشدولاب، شاندرمن و ماسال در نواحی کوهستانی سکونت دارند. (رایینو: ۱۳۸۶، ۲۱)

(۳) نویسنده محترم کتاب گیلان از آغاز تا مشروطیت به نقل از کتاب فرهنگ گیلکی دکتر منوچهر ستوده، زبان مردم گیلان را به چند بخش تقسیم می کند.

الف: تالشی؛ که در شاندرمن، ماسال، اسالم، کرگانرود و تالشدولاب بدان گفت و گو می شود.

ب: گیلکی بیه پس؛ که در بخشی از گیلان که در باختر سپیدرود واقع است بدان گفت و گو می شود.

پ: گیلکی بیه پیش؛ که در بخشی از گیلان که در خاور سپیدرود واقع است بدان گفت و گو می شود.

ت: گالشی؛ که زبان مردم کوهپایه است.

ث: کرمانجی؛ که زبان مردم عمارلو است و از گویش های کردی است.

ج: تاتی؛ که زبان چند ده از ده های رودبار است.

چ: زبان گلو میش بان ها. (میرابوالقاسمی: ۱۳۶۹، ۲۶)

(۴) آقای عطاله تدین در مقدمه ای که برای کتاب تاریخ گیلان عبدالفتاح فومنی نوشته اند، نامی از قوم و زبان تالشی نبرده و چنین گفته است: زبان

ساکنین گیلان یکی از شعب زبان پهلوی موسوم به گیلکی است که با تغییرات زیاد به صورت فعلی درآمده است. (فومنی: ۱۳۵۳، ۱۴)

جغرافیای تالش از نظر اهل ادب تالش

دکتر علی عبدلی پژوهشگر فرهیخته و نام آشنای تالش در خوش بینانه ترین و بهترین حالت در خصوص جغرافیای تالش این چنین می نویسد: از حدود رودبار گیلان آغاز و با در نظر گرفتن آبریز شرقی البرز شمالی - جبال تالش و جلگه - های ساحلی آن از کپورچال تا مغان شرقی و شهرستان سالیان در خاک شیروان (جمهوری آذربایجان کنونی) امتداد می یابد. و از قول مارسل بازن می نویسد:

این منطقه به سه حوزه تقسیم می شود:

(۱) حوزه شمالی شامل شهرستان های آستارا، لنکران، لریک، ماساللی، بيله سوار، یاردملی و جلیل آباد.

(۲) حوزه میانی شامل شهرستان های آستارا، تالش، رضوانشهر، ماسال و شاندرمن.

(۳) حوزه جنوبی که دربرگیرنده شهرستان های فومن و شفت می باشد. و بخش هایی از منطقه قومی تالش نیز در محدوده شهرستان نمین، رودبار، بندر انزلی و صومعه سرا قرار گرفته است. (عبدلی: ۱۳۹۱، ۱۳)

ناگفته های جغرافیای تالش

آل مسافر خاندانی از دیلمیان که از حدود اواخر قرن سوم هجری در نواحی شمال غربی قزوین، طارم و زنجان استیلا یافته با دیالامه جستانی وصلت نموده بودند و از ایشان اول کسی که شهرت پیدا کرده بود محمد پسر مسافر (سلار) است که با اسفار و مرداویج معاصر بوده و مرداویج به یاری او بساط اسفار را در تاریخ ۳۱۶ ه. ق برچیده است. (پیرنیا و آشتیانی: ۱۳۸۶، ۳۹۷)

مؤلف کتاب شهریاران گمنام از زبان مسعربن مهمل سیاح معروف تازی که در همان زمان ها به تارم و شمیران سفر کرده می گوید: به دژ پادشاه دیلم که شمیران معروف است رسیدم، آنچه از خانه ها و کوشک های آنجا دیدم در تخت گاه هیچ پادشاهی ندیده بودم. در این دژ دو هزار و هشتصد و پنجاه و اند خانه کوچک و بزرگ هست و محمد پسر مسافر خداوند این دژ است. (کسروی: ۱۳۸۵، ۵۸)

محمدبن مسافر بر دو پسر خود مرزبان و وهسودان بدگمان شد و چون مردی بدخو و کینه کش بود خواست آن دو پسر را از میان بردارد لیکن پسران از نقشه پدر آگاه گشته، در سال ۳۳۰ او را در قلعه ای محبوس ساختند.

(پیرنیا و آشتیانی: ۱۳۸۶، ۳۹۷) وهسودان و مرزبان دو برادر پشتیبان و یاور همدیگر بودند و در سایه این همدستی و یگانگی، مرزبان در آذربایگان و آران و ارمنستان بس نیرومند و توانا بود و از فرمانروایان بزرگ آن زمان به شمار می رفت. وهسودان نیز در تارم با آن که حریف پر زوری مانند رکن الدوله را در برابر خود داشت با همه گونه توانایی حکم می راند و به زنگان و ابهر و سهرورد و هم چنین به بخشی از خاک قزوین نیز دست یافت و چندین دژ نو بنیاد نهاد. (کسروی: ۱۳۸۵، ۵۹ و ۶۰)

حمدالدوله مستوفی مؤلف کتاب نزهت القلوب زبان مردم کلبر (قلعه بابک) در استان آذربایجان شرقی را تا اواسط سده هفتم هجری ممزوجی از ترک و تالش دانسته اند. (مستوفی: ۱۳۶۲، ۸۴) مؤلف کتاب تاریخ گیلان و دیلمستان می گوید: چون کیا تاج الدین متوجه دفع امیره انوز شد در کوه جشیجان که از ناحیه توالش کوهدم است به امیره انوز رسید و برو هجوم برد. (مرعی: ۱۳۶۴، ۴۰۵) دکتر منوچهر ستوده شهر منجیل و هرزویل به انضمام شهر رودبار زیتون با حدودات امروزی را مطابق با ناحیه جشیجان سید ظهیرالدین دانسته است. (ستوده بخش تعلیقات تاریخ گیلان و دیلمستان مرعی: ۱۳۶۴، ۴۹۲)

ناگفته های جغرافیای تالش در خاور سپیدرود
عبدالفتاح فومنی در کتاب «تاریخ گیلان» خود می نویسد: شاه امر کرد که قورچی باشی و قنبرعلی چگینی و نعمت صوفی و شرف خان حاکم تنکابن به تالستان بیه پیش درآمده و تالش کولی و جماعت یاغی را بدست آورده بیاورند. (فومنی: ۱۳۵۳، ۱۲۸) و هم چنین نویسنده کتاب تاریخ عالم آرای عباسی در گفتاری شیوا در خصوص وضعیت جغرافیایی و مردمی ولایت رستمدر چنین می گوید: ولایت رستمدر در میانه گیلان و مازندران واقع شده و مشتمل است بر دشت و جبال توالش، از حدود آمل مازندران تا تنکابن گیلان، عرضش از کوه دماوند تا کنار دریای خزر. شهر رویان در ازمنه قدیم حاکم نشین ولایت رستمدر بوده است. (اسکندر بیک ترکمان: ۱۳۸۲، ۵۳۴)

در مورد حدود ولایت رستمدر در کتاب تاریخ گیلان و دیلمستان توضیحات واضح تری داده شده، همان ولایتی که به گفته مؤلف عالم آرای عباسی دشت و جبالش از آن توالش بوده است. ولایت رستمدر از طرف شرق به دره هراز و از غرب به رودخانه نمک آوه رود و از شمال به دریای خزر و از جنوب به آخرین رشته کوه های البرز

یعنی رشته توچال منتهی می‌گردد. (مرعشی: ۱۳۶۴، ۴۷۹)

با توجه به اسناد آورده شده، معلوم می‌گردد که گستره سرزمینی قوم تالش، به‌گسترده‌گی رشته کوه البرز و در اندرون قلمرو تالش قرار داشته و دارد.

دوم: در خصوص زبان ساکنین گیلان و بر اساس نظری که دکتر منوچهر ستوده ارائه نموده است باید گفت که دیلمیان به تالشان نزدیک‌تر و با سایر زبان‌ها بیگانه‌ترند.

۱) زبان تالشی؛ تالشان (کادوسی‌ها) همانند دیلمیان در ارتفاعات رشته کوه البرز زندگی کرده و با ابتدایی‌ترین شغل بشری یعنی اهلی کردن و پرورش حیوانات مفید امرار معاش می‌نمودند.

۲) زبان گیلکی؛ بیش‌تر مورخین و محققین را عقیده بر این بوده که گیل و دیلم:

الف: دو قوم و زبان مجزا بوده‌اند. ب: در کنار هم قرار داشتند. پ: گیل‌ها در قسمت جلگه‌ای و سواحل خزر و دیلمی‌ها در حدود نواحی کوهستانی می‌زیستند. به عنوان نمونه به نظر چند نفر از فرهیختگان اشاره می‌شود:

در دوره ساسانیان از دو طایفه گیل و دیلم نامبرده می‌شود، گیل‌ها در قسمت جلگه‌ای و سواحل بحر خزر و دیلمی‌ها در حدود نواحی کوهستانی. (فومنی: ۱۳۵۳، ۱۴)

دیلم تیره‌ای است ایرانی ساکن دیلمستان. این تیره تا قرن هشتم وجود داشته و از تیره گیل جدا بوده است. (معین: ۱۳۸۲، ۴۲۳۲) از گفته‌های مورخین و محققین محترم، آنچه واضح و آشکار است اینکه تیره دیلم از تیره گیل جدا بوده است. و آنچه غیرشفاف بوده و به نظر می‌رسد که از محتوای آن برداشت ناصحیح شده بند ب و پ می‌باشد و آن اینکه منظور از در کنار هم قرار داشتن به عنوان دو همسایه ولایتی بوده نه به پندار امروز به عنوان دو هم ولایتی و از این گفته که گیل‌ها در قسمت جلگه‌ای و سواحل بحر خزر می‌زیستند، منظور نظر آن سوی آمل بوده که پایان رشته کوه البرز است.

۳) زبان گالشی؛ در فرهنگ و ادب تالش و براساس طبقه‌بندی شغلی به کسانی که در پرورش گوسفند فعالیت و مهارت داشته شوونه (شبان یا چوپان) و به کسی که در پرورش گاو فعالیت و مهارت داشته گالیش یا به گفتاری دیگر گالش می‌گویند.

۴) زبان گرمانچی؛ کردها که به خانواده ریشوند تعلق دارند و از قبایل بزرگ بیه می‌باشند که توسط شاه عباس از ارزروم یا شهر زور به حدود

خراسان آورده شده و در زمان نادر شاه گروهی از آنان که در قوچان و ارتفاعات اطراف آن سکونت داشتند به گیلان آورده شدند. (میرابوالقاسمی: ۱۳۶۹، ۱۸۹)

۵) زبان تاتی؛ همان‌گونه که زبان شناسان زبان لک را زبانی مابین زبان لری و زبان کردی و سایر زبان‌ها دانسته‌اند تاتی نیز گویشی است در سرحدات زبان تالشی با زبان‌های تاجیک و ترک.

۶) گاو میش بانی؛ زبان رسمی و شناسنامه داری نبوده و نیست. به نظر می‌آید لهجه‌ای بوده از یک زبان که برای محقق گرانقدر دکتر ستوده نامفهوم بوده، بدین منظور برحسب سلیقه آن را یک زبان فرض کرده است، چرا که اگر قرار باشد طرز تکلم دارندگان و پرورش‌دهندگان هر حیوان مفید را یک زبان فرض کنیم، باید طرز تکلم پرورش دهندگان بز را نیز یک زبان بدانیم و به این مجموعه اضافه کنیم.

دیلمیان آن تالشان واقعی و تالشان آن دیلمیان واقعی تا اواخر قرن یازدهم در دیلمان، لاهیجان و تمامی کوهستان‌های بیه - پیش وجود داشته و قریب به یقین حالا نیز وجود دارند

چرا بزرگان تاریخی بر این باور شدند که دیلمیان در قرن هشتم نابود شدند؟

پس از آنکه سید رضی کیا، حاکم لاهیجان شد برای آنکه دیلمیان را مطیع خود سازد، به کمک خویش و متحد خود سید محمد کیا، که حاکم رانکوه بود، حيله‌ای به کار برده که می‌خواهند به کوچصفهان حمله کنند، بدین منظور از دیلمیان تقاضای کمک کردند و پس از جلب نظر آنان بنا را بر آن گذاشتند تا جمله لشکریان گیل و دیلم در روستای کوگه که در کنار سپیدرود واقع گردیده حاضر شوند. نقشه بر این شکل شد که در کنار هر دیلمی یک نفر سپاهی گیل قرار گیرد طوری که در هر صف ۳۰ نفره ۱۵ نفر دیلمی و ۱۵ نفر گیل باشد. یک روز مانده به اجرای نقشه منظور خود از به قتل رساندن

دیلمیان را، به سرداران و سپهسالان گیل اعلان تا آنان نیروهای خود را از این منظور آگاه سازند. روز موعود هر گیل در کنار یک دیلمی بی‌خبر ایستاد تا به اصطلاح به سمت کوچصفهان حرکت نمایند. هنگامی که نقره جنگ به صدا درآمد هر گیل آن یک نفر دیلمی را که در کنار خود داشت به قتل رساند و در آنی دو سه هزار دیلمی در خون غلتیدند. چنان که سید ظهیرالدین می‌گوید: از خون کشتگان آب سفیدرود گلگون شد. (مرعشی: ۱۳۶۴، ۱۲۷ و ۱۳۶۴، ۱۲۸ و ۱۲۹؛ میرابوالقاسمی: ۱۳۶۹، ۱۱۰)

با عملی شدن این نقشه موزیانه و نسل‌کشی بی رحمانه، دیگر هیچ مرد کاری در دیلمان باقی نماند و آنان که باقی ماندند توان آن را نداشتند که از کیان خود دفاع نمایند و این شد که همه به این باور رسیدند که دیلمیان نابود شدند اما با آن‌که مهلک‌ترین ضربات در قرن هشتم بر جسم و روح دیلمیان وارد شد به کلام ناگفته تاریخ این تیره با توان ناتوانش به حیات ادامه داد چرا که شیر زنان و مادران دیلمان در خفا و به دور از چشم بیگانگان بر سر گهواره فرزندان شان نشست و نغمه‌های دل‌نشین تالشی را در گوش آنان نجوا می‌کردند که نتیجه این لالایی‌ها آن شد که دوباره سپهسالاری به نام تالش‌کولی از آن دیار برخیزد. تا برای حق‌خواهی و حقی‌طلبی، شاه عباس صفوی را با جمیع لشکریانش برای مبارزه به گیلان و دیلمان بکشاند. اگر چه او نتوانست به خواسته خود برسد و در این راه جان خود را از دست داد ولی این موضوع را ثابت کرد که دیلمیان آن تالشان واقعی و تالشان آن دیلمیان واقعی تا اواخر قرن یازدهم در دیلمان، لاهیجان و تمامی کوهستان‌های بیه پیش وجود داشته و قریب به یقین حالا نیز وجود دارند. اما در دنیای پر امکانات امروز به‌خاطر سخت‌گیری‌های بی دلیل، رسانه‌ای نداشته تا صدای خود را به گوش دیگر هم‌نوعان خود برسانند. بدین‌خاطر احساس غربت و تنهایی کرده، زبانشان را تغییر داده تا از عداوت بدخواهان در امان بمانند.

سوم: وجه تسمیه دیلمان در زبان تالشی: دیلم از دو عنصر دی + لم و دیلمون یا دیلمان از سه عنصر دی + لم + ون یا ان تشکیل گردیده است. **الف:** **دی:** به معنی ده، آبادی، قصبه، روستا و غیره که در زمان‌های قدیم در زبان تالشی کاربرد داشته و حال نیز مورد استفاده قرار می‌گیرد. (مقاله از دیلمان تا دیلمان، رسول علیزاده، شهریور ۱۳۹۱، هفته نامه شریف شماره ۴۶)

ادامه در شماره بعد

زبان آذری باستان (تاتی امروز)

علی ماسالی

قدیمی ترین منابعی که از زبان آذری باستان یاد کرده اند:

قدیمی ترین منبع درباره زبان آذری باستانی قول ابن مقفع (د ۱۴۲ق/۷۵۹م) است که در الفهرست ابن ندیم نقل شده است. به گفته ابن مقفع زبان مردم آذربایجان پهلوی (الفهلویه) است منسوب به پهل (فهل) یعنی سرزمینی که شامل ری و اصفهان و همدان و ماه نهاوند و آذربایجان بوده است. همین گفته ابن مقفع را حمزه اصفهانی (به نقل از یاقوت) و خوارزمی نیز نقل کرده اند. مورخ دیگری که به این زبان بدون ذکر نام آن اشاره کرده بلاذری است که کلمه «حسان» به معنی «حائر» یعنی منزل و کاروانسرا را از کلام اهل آذربایجان نقل کرده است. این کلمه همان کلمه «خان» به معنی کاروانسراست که در متون فارسی به کار رفته است. اما دومین مؤلفی که بعد از ابن مقفع از کلمه آذری یاد کرده یعقوبی است که کتاب خود را در ۲۷۸ق/۸۹۱م تألیف کرده است. این مؤلف آذری (آذریه) را به عنوان صفت در مورد مردم آذربایجان به کار برده است. مؤلف دیگری که از زبان آذری باستان نام برده مسعودی (د ۳۴۶ق/۹۵۷م) است که در ۳۱۴ق/۹۲۶ از تبریز دیدار کرده است. این مؤلف از میان زبانهای ایرانی پهلوی، دری و آذری را ذکر کرده است که ظاهراً در نظر او مهمترین زبانها و گویشهای ایرانی بوده اند. پس از مسعودی، حمزه اصفهانی (بعد از ۳۵۰ق/۹۶۱م) است که به نقل از یک ایرانی نومسلمان به نام زرتشتبن آذرخور معروف به ابوجعفر محمدبن مؤید متوکلی در میان زبانهای پنجگانه ایرانی از زبان پهلوی یاد می کند و آن را منسوب به پهل می داند که شامل ۵ شهر اصفهان، ری، همدان، ماه نهاوند و آذربایجان است. مؤلف دیگری که بعد از حمزه اصفهانی از زبان آذربایجان و ایرانی بودن آن سخن گفته است ابواسحاق ابراهیم اصطخری است که کتاب خود المسالك والممالك را در پایان نیمه اول قرن ۴ق/۱۰م نوشته است. اصطخری صریحاً زبان مردم آذربایجان و ارمنستان (بجز دیبل و پیرامون آن) و اران را ایرانی (الفارسیه) ذکر می کند و زبان مردم بردعه را ارانی می داند.

مؤلف بعدی ابوالقاسم محمدبن حوقل (د بعد از ۳۷۸ق/۹۸۸م) است که اساس مطالب خود را از اصطخری گرفته و درباره زبان مردم آذربایجان و ارمنستان و زبان مردم بردعه همان مطالب اصطخری را تکرار کرده است (ص ۲۹۹) ابو عبدالله بشاری مقدسی مؤلف دیگری است که در قرن ۴ق/۱۰م از زبان مردم آذربایجان سخن گفته است. وی در سخن از اقلیم رِحاب که در نوشته او شامل آذربایجان و اران و ارمنستان می شود، می گوید زبانشان خوب نیست و فارسی آنها مفهوم است و در حروف به فارسی خراسانی شبیه است و در جای دیگر می گوید زبان آذربایجان بعضی دری است و بعضی منغلق (یعنی پیچیده) که ظاهراً غرضش تمیز میان زبان عام رسمی (فارسی دری) و گویشهای محلی است. داستانی که سمعانی درباره

ابوزکریا خطیب تبریزی (د ۵۰۲ق/۱۱۰۹م) و استادش ابوالعلاء معری آورده، مؤید رواج زبان آذری در آذربایجان در قرن ۱۱ق/۱۱م است. بر اساس این داستان روزی خطیب تبریزی در معره النعمان در مسجد نزد استاد خود بوده که یکی از همشهریان او به مسجد وارد شده است. خطیب با زبان خود با او صحبت کرده و سپس که استادش درباره این زبان از او پرسیده گفته است این زبان «آذریه» نامیده می شود.

حمدالله مستوفی در نزه القلوب (تألیف در ۷۴۰ق/۱۳۳۹م) زبان زنجان و مراغه و گشتاسفی را پهلوی ذکر می کند. تا قرن پنجم در همه مأخذی که از زبان آذربایجان یاد شده بجز بلاذری که یک کلمه از این زبان نقل کرده بقیه فقط اشاره به نام این زبان دارند و نمونه هایی از این زبان به دست داده نشده است.

در نیمه اول قرن ۱۱ق/۱۱م ابومنصور موفی الدین هروی در الالبیه عن حقائق الادویه کلمه «کلول» به معنی خُمر را از این زبان نقل کرده و بعد از او اسدی و شاگردانش که در آذربایجان می زیسته اند در لغت فرس کلمات متعددی از زبان آذری باستان نقل کرده اند در قرن ۷ق/۱۳م یاقوت درباره آذری میگوید: «مردم آذربایجان زبانی دارند که آن را آذری (الآذریه) مینامند. برای دیگران مفهوم نیست».

دیدگاه دانشمندان:

پروفسور ولادیمیر مینورسکی در رابطه با زبان آذری میگوید: مردمان بومی و اصیل یکجانشین روستایی و کشاورز آذربایجان در دوران فتح اعراب به لقب تحقیرآمیز علوج (غیرعرب) خطاب می شدند. اینها به گویشهای متفاوتی همچون آذری و تالشی تکلم می کردند که هنوز هم امروز جزیره هایی از این زبانها در میان مردمان ترک زبان آذربایجان دیده می شود. تنها سلاح این جمعیت آرام و صلح جوی روستایی فلاخن بود و بابک خرمدین با پشتیبانی این گروه بر ضد خلیفه قیام کرد.

پروفسور ژیلبر لازار هم میگوید: زبان آذری در حوزه آذربایجان رواج داشت و یک زبان مهم ایرانی بود که مسعودی آن را در کنار دری و پهلوی نام می برد.

پروفسور مارکوارت - ایران شناس آلمانی - در کتاب ایران شهر که در سال ۱۹۰۱ م (۱۲۸۰ شمسی) در برلین چاپ کرده بود، در اعلام جغرافیایی ایران درباره زبان آذربایجان تصریح کرده بود که: زبان حقیقی پهلوی زبان آذربایجان است که زبان اشکانیان بوده است.

زبان آذری پس از حمله اعراب:

سخن گفتن به آذری در آذربایجان طی نخستین قرنهای اسلامی در کتابهای گوناگون روشن شده است. قدیمی ترین مرجع در این راستا، گفته ابن مقفع (متوفی ۱۴۲ هجری/۷۵۹ میلادی) به نقل ابن ندیم است که زبان

آذربایجان را پهلوی (الفهلویه)، منسوب به فهله، یعنی سرزمینی دربرگیرنده اصفهان، ری، همدان، ماه نهاوند و آذربایجان، می‌شمارد. همین قول در عبارت حمزه اصفهانی (به نقل یاقوت در معجم البلدان) و مفاتیح العلوم خوارزمی منعکس است.

ذکر واژه آذری را پس از ابن مقفع در کتاب البلدان یعقوبی می‌توان یافت که نزدیک ۲۷۸ هجری/۸۹۱ قمری نوشته شده است. وی مردم آذربایجان را مخلوطی از ایرانیان آذری و جاودانیه قدیم می‌شمارد و به نظر می‌رسد منظور از آذربایجانی‌های مسلمان و آذربایجانی‌های پیرو بابک خرم‌دین است. ابن حوقل (درگذشته ۳۷۱ هجری/۹۸۱ میلادی) نوشته است: «زبان مردم آذربایجان و بیشتر مردم ارمنستان ایرانی (الفارسیه) است که آن‌ها را به هم پیوند می‌زند و عربی نیز میان آنان به کار می‌رود و از آنان که به پارسی سخن می‌گویند، کمتر کسی است که عربی را نفهمد...»

یاقوت حموی می‌گوید: «مردم آذربایجان را زبانی است که آن را آذری (الاذریه) می‌نامند و مفهوم کسی جز آنان نیست. رواج آذری را هم زمان حمله مغول تأیید می‌کند. زکریا بن محمد قزوینی در آثار البلاد که در ۶۷۴ هجری/۱۲۷۵ میلادی نوشته شده است می‌گوید که: «هیچ شهری از دستبرد ترکان محفوظ نمانده است مگر تبریز». چنین بر می‌آید که دست کم تا زمان ابقا از کارایی ترکی بر کنار بوده است.»

ابوعبدالله مقدسی (نویسنده اواخر سده چهارم ق) ایران را به هشت اقلیم تقسیم نموده و می‌نویسد: «زبان مردم این هشت اقلیم، ایرانی (العجمیه) است؛ جز این که برخی دری و بعضی پیچیده (منغلق) است و همه آن‌ها فارسی نامیده می‌شود». و می‌افزاید که «فارسی آذربایجان در حروف، به فارسی خراسان شبیه است.»

مردم آذربایجان پیش از رواج ترکی به زبانی که از گویش‌های مهم ایران بوده و به فراخور نام آذربایجان آذری خوانده می‌شده است، سخن می‌گفته‌اند. آن زبان که با زبان ری و همدان و اصفهان از یک دست بوده است، تا سده دهم و به گمان بسیار مدت‌ها پس از آن نیز زبان غالب آذربایجان بوده است.

پس از حملات عرب‌ها گروهی از مردم مراغه از آن شهر کوچیده و به منطقه رودبار الموت رفتند. این کوچندگان امروز نیز به نام مراغی‌ها نامیده می‌شوند و در ۷-۸ روستای رودبار الموت سکونت دارند. آن‌ها زبان اصلی مادی مراغه آذربایجان را حفظ کرده‌اند و امروز نیز به زبان ایرانی آذری سخن می‌گویند. حمدالله مستوفی، دین مراغی‌های الموت را آیین مزدکی نامیده است.

ماهنامه تالش تلفنی آگهی

و اشتراک می‌پذیرد

۰۹۱۱۳۸۵۱۱۸۵

بازتاب

ماهنامه تالش: در شماره ۱۰۰ ماهنامه تالش متن گفتگو با دهیار و رئیس شورای اسلامی روستای درازمحلّه دهستان خرگیل چاپ شده بود. آن چه در زیر می‌خوانید، نامه تنی چند از اعضای شورا و دهیار محلات آن دهستان است که درباره برخی اظهارات مندرج در آن گفتگوها به نشریه تالش رسیده است.

بسمه تعالی

با سلام و خسته نباشید خدمت سردبیر محترم و مخاطبان عزیز ماهنامه تالش.

در ماهنامه شماره ۱۰۰ به دو مطلب برخوردیم که مورد توجه بنده قرار گرفت و آن هم مربوط می‌شود به رزومه کاری شورا و دهیار روستای [درازمحلّه] که دو موضوع گازرسانی به دهستان و تامین ۴۵۰ متر لوله آب ۱۶۰ اتمسفر برای خط پمپاژ را جزء کارهایی قرار داده اند که فقط آن شورا و دهیار انجام داده اند ولی واقعیت این است که خرید زمین برای ایستگاه گاز توسط شوراهای دوره سوم و آن هم با همکاری تمام شوراهای و حمایت بخشدار محترم وقت که هزینه خرید آن را دولت متقبل شد و کار سند را افرادی دیگر پیگیری کردند و چون برای رضای خدا بوده و نیازی نیست نام برده شود انجام داده اند و با حمایت و همکاری بخشدار محترم اسالم و پیگیری های چند تن از اعضاهای شورای اسلامی دهستان و نه تنها آنها به حول و قوه الهی به سرانجام رساندیم و موضوع بعدی پیگیری اعضای شوراهای اسلامی دینفع و نه شورای یک روستای خاص ۴۵۰ متر لوله ۱۶۰ اتمسفر که پس از مراجعات زیاد و گذشت چند مدت موفق به انجام کار شدیم. هر چند لازم به ذکر است تمام این کارها فی سبیل الله بوده و جای هیچ منت و خودشیرینی نیست اما چه بهتر که چنین مطالبی در جراید و مجلات مختلف وقتی ارائه می‌گردد تمام جوانب آن در نظر گرفته شود تا باشد در آینده برای کارهای عمومی که تمام اعضای شوراهای اسلامی دهستان در آن باید همکاری داشته باشند اعلام آمادگی کنند. با تشکر و خسته نباشید.

سهراب بخشی زاد ناو - رحمان مصلحی (دهیار خیره محله)

عباس سراج زاده - عصمت الله صفایی

بسمه تعالی

مزید اطلاع؛ در خرید زمین البته به همت اعضای محترم شوراهای دهستان در دوره سوم و جمعی از ریش سفیدان و ائمه محترم جمعه دهستان از جمله حاج آقا ناصری و حاج آقا مصلحی همکاری صمیمانه داشتند. همچنین صاحب زمین که ملک ورثه ای بود در این مورد مساعدت نمودند و شورای محترم خرگیل حتی حصر وراثت انجام دادند.

شیرویه جهانگرد - بهروز معراجی

تعدادی از واژه های تالشی

(لهجه آستارایی)

(نام تعدادی از درخت ها و گاوها)

نام درخت ها :

- ۱- مولنج - molenj : از درختان است ؛ درخت بارانک ؛ در آخر مهر ماه میوه دارد .
- ۲- اولس - ulas : درخت ممرز .
- ۳- باله - bâle : درخت بلوط .
- ۴- آمو - āmo : درخت خرمالو .
- ۵- کادو - kâdo : درخت نمدار ؛ از چوب این درخت برای ساختن خانه ها استفاده می شد .
- ۶- آلوش - âloš : درخت راش ؛ در خانه های چوبی استفاده می شود چون چوب آن محکم است .
- ۷- وِژم - vëzëm : درخت مَلَج .
- ۸- رازو - râzo : درخت توسکا .
- ۹- کاشکر - kâškâr : درخت شب خوس .
- ۱۰- ماتول - mâtol : درخت لَرگ .

نام گاوها :

- ۱۱- وِشَن - vëšân : گاو نری که از مرز سه سالگی گذشته باشد .
- ۱۲- کَلَه - kâlâ : گاو نر بالغ و اخته نشده .
- ۱۳- سیو وِشَن - siyovëšân : گاو نر سیاه رنگ .
- ۱۴- رَخْشینه - raxšine : گاوی به رنگ سیاه .
- ۱۵- زَرگو - zargo : گاوی به رنگ زرد .
- ۱۶- سوتیله - sutile : گاوی به رنگ نارنجی .
- ۱۷- نَقْشینه - naqšine : گاوی که بدنش به رنگ های مختلف است .
- ۱۸- پَرگو - pargo : گاوی به رنگ نارنجی ، قرمز و سفید .
- ۱۹- اُوینه - ovayne : گاوی به رنگ قرمز سوخته که فقط پیشانی آن به رنگ سفید است .
- ۲۰- هِنْدِله - hëndële : گاوی به رنگ تمشک ؛ تقریباً سیاه و به رنگ بادمجان .

ضیا طرقدار

تطبیق واژه هایی از زبانهای تالشی و لری

(تالشی : گویش آستارا - لری : گویش یاسوج)

- ۱- خانه : تالشی : کَه - kâ / لری : هونه - huna
- ۲- مادر : تالشی : نَنَه - nânâ / لری : دی - dey ؛ دا - dâ
- ۳- پدر : تالشی : دَدَه - dâdâ / لری : بو - bo
- ۴- خواهر : تالشی : هووَه - hova / لری : دِیه - daya
- ۵- برادر : تالشی : بوئه - bua / لری : کَه کا - kakâ
- ۶- زنبور : تالشی : مِش - meš / لری : گُنْج - gonj
- ۷- استخوان : تالشی : آسَتَه - âstâ / لری : هَس - has
- ۸- چربی : تالشی : پی - pi / لری : پَه - pe
- ۹- بینی ، دماغ : تالشی : وینی - vîni ؛ وِنی - vëni / لری : نُوْفت - noft
- ۱۰- سنگ : تالشی : سِق - sēq ؛ کِت - ket / لری : بَرْد - bard ؛ کِچوک - kēčok
- ۱۱- اکنون ، حالا : تالشی : اِسْتَه - ēstē / لری : ایی سو - eiso
- ۱۲- پسر : تالشی : زوئه - zua / لری : کُر - kor
- ۱۳- دختر : تالشی : کِلَه - kela / لری : دوآر - duar
- ۱۴- تمشک : تالشی : هِنْدِل - hëndël / لری : تی تِرَه - titera
- ۱۵- شکم : تالشی : لَوَه - lâvâ = درون شکم ؛ تِر - tēr = بیرون شکم ، شکل ظاهری شکم / لری : کوم - kom
- ۱۶- دیدن : تالشی : وِیْنده - vinde / لری : دی یَن - diyan
- ۱۷- آینه : تالشی : اُوینه - ovâyînâ / لری : اَینه - eyna
- ۱۸- پریدن : تالشی : واشتِه - vâšte / لری : بُل - bol
- ۱۹- خورشید : تالشی : هِی شی - hayši / لری : آفتو - afto
- ۲۰- سگ : تالشی : اِسپَه - êspâ = سگ بزرگ ؛ کِتَه - kêtâ = سگ کوچک / لری : کِتو - kētu

توضیحات:

واژه های تالشی از گویش آستارا و واژه های لری از گویش یاسوج می باشد ؛ واژه های لری یاسوج از آقای « فرید خوبانی » اهل استان کهگیلویه و بویراحمد پرسیده شد.